

The Social Function of Iranian Statesmen in the First Abbasid Era (132-170 AH)

Javad Nazarian¹

Seyyed Abolfazl Razavi²

Mohammad Sepehri³

Abstract: With arrival of Islam in Iran, changes took place in the political and social structure of Iran. These changes were intensified during the Umayyad period and Umayyad rulers who relied on their strategy of racial, ethnic, cultural, social, economic, and political superiority, and provided the ground for general and pervasive dissatisfaction. The Abbasids seized power, taking advantage of such conditions and the support of the Iranians. In the early years of the new ruling system, the Iranian elite took over the administration of important government affairs and enjoyed the social benefits of this period. Relying on a descriptive-analytical approach and a desk study method, the present study seeks to answer the question of what role Iranian agents played in the early Abbasid transformation and stratification. The findings revealed that the importance of Iranshahri thought in re-reading Iranian culture and identity in this era, the military role of Iranians, especially the people of Khorasan in the rise to power of the Bani-Abbas government and ultimately the effective role of Iranian ministers and bureaucrats in structure of political power of Abbasid government, were among the factors that greatly influenced the progressive transformation of the Iranian social status in the beginning of Abbasid era.

Keywords: Iranians, Abbasids, social status, bureaucracy, Iranshahri ideas.

1 PhD student of Department History and Archeology, Tehran Central Branch, Islamic Azad University, Thran, Iran

2 Associate Professor of Department History and Archeology, Kharazmi University, Thran, Iran (Corresponding Author)
Email: Abolfazlrazavi@khu.ac.ir

3 Professor of Department History and Archeology, Tehran Central Branch, Islamic Azad University, Thran, Iran
Email: sepehran55@gmail.com

مقدمه

پایگاه‌ها و قشربندی‌های متفاوت اجتماعی، نتیجه نابرابری‌های ساختارمند و سلسله‌مراتب موجود در هر جامعه است و بیانگر برخورداری یا محرومیت اقشار اجتماعی مختلف از مزایای سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی آن جامعه محسوب می‌شود. با بررسی قشربندی اجتماعی در هر جامعه، می‌توان به زمینه‌ها و علل بروز بسیاری از تحولات و دگرگونی‌های اجتماعی جوامع دست یافت. با ورود اعراب مسلمان به ایران، قشربندی‌های اجتماعی باقیمانده از دوران ساسانی به میزان زیادی از میان رفت و دگرگونی بنیادینی در ساختار و قشربندی اجتماعی وقت به وجود آمد. این مسئله با روی کار آمدن حکومت متعصب اموی شدت یافت و قشربندی اجتماعی جدیدی مبتنی بر برتری اعراب بر ایرانیان در قلمرو حکومت اسلامی اموی حاکم شد. پس از فرو ریختن نظام اجتماعی عصر ساسانی که در جای خود بازدارنده بود، سیاست‌های تبعیض‌آمیز نژادی امویان سبب شد ایرانیان در مراتب پایین‌تر اجتماعی قرار گیرند و نه تنها از هرگونه حقوق اجتماعی برابر محروم شوند، بلکه موالی خوانده شدند و در قشربندی اجتماعی حکومت اموی از هرگونه اشتغال در مناصب مهم سیاسی و نظامی محروم شدند.

حکومت اموی با استمرار این سیاست، موجبات اضمحلال قدرت سیاسی و به وقوع پیوستن قیام‌هایی علیه خود را فراهم کرد که از جمله این قیام‌ها می‌توان به رستاخیز ایرانیان در پوشش قیام ابومسلم خراسانی اشاره کرد. در نتیجه قیام ابومسلم خراسانی و آغاز دعوت وی برای گرویدن مردم به فرزندان عباس عموی پیامبر(ص)، سازوکارهای لازم برای سقوط حکومت اموی فراهم شد و حکومت عباسی زمام امور جهان اسلام را در دست گرفت. البته با روی کار آمدن حکومت عباسی قشربندی و پایگاه اجتماعی ایرانیان در عصر نخست قدرت این حکومت، دگرگونی دیگری را تجربه کرد و از پایگاه تنزل یافته پیشین، به مراتب بسیار مترقی‌تری صعود کرد. این پژوهش با رویکرد توصیفی-تحلیلی و با روش کتابخانه‌ای به دنبال پاسخگویی به این پرسش است که کارگزاران ایرانی و به خصوص وزیران در پویایی قشربندی و تحول در پایگاه اجتماعی ایرانیان در عصر اول عباسی چه نقشی داشتند؟

درباره پیشینه موضوع مورد بررسی این مقاله باید خاطر نشان کرد که با این رویکرد تاکنون پژوهش مستقلی انجام نشده است. بر این اساس، نگارندگان پژوهش حاضر بر آنند تا عوامل مؤثر در دگرگونی پایگاه اجتماعی ایرانیان در عصر اول عباسی را به عنوان هدف اصلی، مورد بررسی و تحلیل قرار دهند. تحقق این مهم در نخستین گام، مستلزم بررسی اهمیت اندیشه ایرانی شهری در بازخوانی اندیشه، فرهنگ و هویت ایرانی به عنوان عامل مؤثر در دگرگونی پایگاه اجتماعی ایرانیان در عصر اول عباسی است که در ادامه پژوهش مورد بررسی قرار گرفته است.

اندیشه ایرانی شهری؛ زمینه ساز دگرگونی پایگاه اجتماعی ایرانیان

اندیشه ایرانی شهری به عنوان مقوله‌ای سیال، در ادوار تاریخی تداوم یافته و موجبات احیا و بازخوانی هویت ایرانی را در ساختارهای متعدد سیاسی، اجتماعی و فرهنگی فراهم آورده است. در راستای این مهم، فتح ایران به دست اعراب مسلمان سبب شد تا با پشت سر نهادن نزدیک به دو قرن فترت، شرایط و سازوکارهای لازم برای تداوم اندیشه ایرانی شهری و بازخوانی هویت ایرانی، بار دیگر و در پرتو شرایط نوظهور فراهم شود. درباره توضیح نخستین عامل مؤثر در احیای اندیشه ایرانی شهری در عصر نخست عباسی می‌توان گفت موجودیت بافت اجتماعی قبیله‌محور و عشیره‌ای عربستان به دلیل شرایط اقلیمی خاص خود موجب شد تا از تشکیل هرگونه ساختار قدرت به شکل متمرکز و سازمان‌یافته جلوگیری شود. در نتیجه، در آن سرزمین هیچ‌گونه تجربه‌ای از برخی ملزومات حکمرانی متمرکز مبتنی بر دیوان‌سالاری منسجم فراهم نشد؛ درحالی‌که ایران پیش از فتح عرب، در عصر ساسانی سرشار از تجربه‌های سیاسی و ساختارهای منسجم حکمرانی، نظیر دستگاه دیوان‌سالاری بسیار دقیق و گسترده بود. این مسئله خود سبب شد تا با تشکیل حکومت اسلامی و گسترش قلمرو فتوحات مسلمانان، خلفای بنی‌امیه با استفاده از تجربیات سیاسی و اقتباس آیین حکمرانی از ایرانیان، اداره حکومت را که به سیاق گذشته و مبتنی بر تشکیلاتی ساده و بدوی بود، کنار بگذارند و در نهایت به طرح برخی شیوه‌های حکمرانی مطابق با تشکیلات ساسانی مبادرت ورزند. از مهم‌ترین شیوه‌ها می‌توان به ایجاد دیوان‌های خراج و تشکیلات مالی اشاره کرد که زیر نظر دبیران ایرانی و یا انتصاب کارگزارانی

می‌شد، به یاران خود توصیه می‌کرد برای جلب مردم به دعوت خود به خراسان بروید؛ زیرا در آنجا مردم بسیاری وجود دارند که با شجاعت و کارآمدی لازم، دعوت شما را پذیرا خواهند بود (یعقوبی، [بی‌تا]: ۳۰۷/۲). بدین ترتیب، امام عباسی داعیان خود را به خراسان فرستاد و او با اشارهٔ مبهم به یکی از خاندان‌های پیامبر (الرضا من آل محمد) دعوت خود را در میان اهالی خراسان آغاز کرد. همزمان با آغاز به کار داعیان حکومت بنی‌عباس در زمان خلافت هشام، اسدبن عبدالله عامل خراسان بود. در این زمان بکیرین ماهان و ابومحمد صادق با گروهی از شیعیان به عنوان داعیان عباسی به خراسان رفتند و تعداد زیادی از مردم دعوت آنها را پذیرفتند. بنا بر گزارش یعقوبی، هنگامی که اسدبن عبدالله از وجود داعیان عباسی در خراسان باخبر شد، تعدادی از آنان را دستگیر کرد و بکیرین ماهان را نیز به همراه آنها به زندان انداخت. علاوه بر وی، از جمله افرادی که به دستور اسد دستگیر و به زندان روانه شدند، ابومسلم خراسانی بود. بکیرین ماهان که در زندان با ابومسلم آشنا و نسبت به استعداد او آگاه شده بود، پس از آزادی وی را به ابراهیم امام معرفی کرد (همان، همان‌جا). در این باره ابن‌اثیر معتقد است ابومسلم در اولین روزهای ماه رمضان ۱۲۹ق. به مرو رسید و در آنجا بود که امام عباسی از او خواست تا دعوت خویش را آشکار و در راستای ضدیت با حکومت اموی مبارزه کند. در نتیجه، ابومسلم در یکی از دهکده‌های خزاعه به نام «سفیدنج» فرود آمد و به دعوت آشکار مردم برای مبارزه با امویان پرداخت. در این راستا، اهالی مرو اولین کسانی بودند که نزد او آمدند و دعوتش را پذیرفتند (ابن‌اثیر، ۱۹۹۷م: ۳۶۰/۴). همزمان آمدن ابومسلم به خراسان فضای منازعه‌آمیز شدیدی بر آن منطقه حکم‌فرما بود و نیروهای مختلفی، مانند نیروی اموی به رهبری نصر بن سیار، نیروی یمنی و ربیع به رهبری جدیع کرمانی، نیروی خوارج حروریه به رهبری شیبان حروری و نیروی شورشی عباسیان به فرماندهی ابومسلم، با یکدیگر در نبرد بودند (طوقش، ۱۳۸۳: ۲۰).

شیوهٔ ابومسلم در مبارزه با حکومت اموی و سایر نیروهای موجود در خراسان، آمیخته‌ای از سیاست‌ورزی و به کارگیری نیروی نظامی بود تا بدین طریق از اتحاد نیروهای مذکور جلوگیری کند و در راستای متفرق کردن آنها اقداماتی انجام دهد. بنا بر روایت طبری، ابومسلم پنج روز مانده به ماه رمضان، پرچم سیاهی را که ابراهیم امام پیش

مسکویه رازی، در زمان هارون الرشید، فضل بن یحیی بن خالد برمکی که امیر خراسان بود، از ساکنان خراسان تعداد پانصد هزار نفر را در سپاهی ثبت نام کرد و آن سپاه را «عباسیه» نامید و بیست هزار نفر از سپاه عباسیه را به بغداد فرستاد و آنان را در محله‌ای از بغداد ساکن کرد (مسکویه رازی، ۲۰۰۰م: ۵۲۲/۳).

بر این اساس، ایرانیان به‌ویژه خراسانیان از جایگاه بسیار مهمی در عرصه نظامی حکومت بنی‌عباس برخوردار شدند و هسته اصلی سپاه عباسیان را تشکیل دادند. در این راستا، بخشی از ایرانیان توانستند از پایگاه اجتماعی نازل پیشین‌رهای یابند و در عصر اول عباسی به صاحبان قدرت، منزلت و ثروت تبدیل شوند. کارآمدی ایرانیان در عرصه نظامی سبب شد تا زمینه‌های لازم درباره ظهور و تجلی دیوان‌سالاری ایرانی نیز به عنوان عامل مؤثر دیگری در دگرگونی پایگاه اجتماعی ایرانیان مهیا و شرایط نوظهور تثبیت شود.

نقش دیوان‌سالاری و نهاد وزارت ایرانی در دگرگونی پایگاه اجتماعی ایرانیان

نقش سازنده قیام ایرانیان در به قدرت رسیدن بنی‌عباس و گرایش بسیار خلفای عباسی به تقلید از شیوه اداره حکومت شاهان ساسانی و تأثیرپذیری فراوان آنان از وجوه سیاسی اندیشه ایرانی شهری، ضرورت ایجاد دستگاه دیوان‌سالاری و به کارگیری وزیران و کارگزاران ایرانی را در این دستگاه به دنبال داشت. در دوره بنی‌عباس، بیشتر حکام به صورت مستقیم از طرف خلیفه برای اداره مناطق تحت سیطره خلافت اسلامی برگزیده می‌شدند که بسیاری از این حکام را ایرانیان تشکیل می‌دادند. لذا با توجه به اینکه حکام مناطق مختلف قلمرو عباسی، ایرانی بودند، غالباً ایرانی‌ها را در امور اداری و سیاسی به‌کار می‌گرفتند (اقبال آشتیانی، ۱۳۸۰: ۱۰۱). از جمله منصب‌هایی که در عصر خلافت عباسی برای نخستین بار در اندیشه سیاسی اسلام به وجود آمد، منصب وزارت بود. این منصب در نتیجه بسط گستره خلافت عباسی و نیاز مبرم آن به دستگاه اداری و دیوان‌سالاری منسجم و دقیق برای سامان دادن به امور قلمرو تحت حکومت پدید آمد. همچنین اندیشه به کارگیری وزیران و کارگزاران ایرانی در این منصب، به منظور سازمان دادن به این امور تقویت شد. در این مورد چنین نقل شده است که تا پیش از ظهور عباسیان، هنوز توسعه امور دولت و کار دیوان‌ها به آن اندازه نبود که نهاد دیگری

نکته اشاره کرده است که آنها قبل از پذیرش دین اسلام، از پیروان دین زرتشت بودند (ابن طقطقی، ۱۳۶۷: ۲۶۹). از معروف‌ترین افراد این خاندان که نقش اساسی در دگرگونی پایگاه اجتماعی ایران ایفا کرد، خالد برمکی بود. او ابتدا به همراه پدرش در دربار اموی راه یافت و سپس به قحطبه بن شیبه پیوست. هنگامی که قحطبه بنا به دعوت ابومسلم به او ملحق شد، خالد در اردوی وی کار رسیدگی به خراج همه شهرستان‌هایی را که قحطبه فتح کرده بود، برعهده گرفت و به کار تقسیم غنایم میان سربازان مشغول شد (جهشیاری، ۱۳۴۸: ۱۲۳). پس از آن، بنا بر روایت دینوری، خالد برمکی جزو گردانندگان و سران سپاه ابومسلم شد و همراه با دیگر فرماندهان ایرانی مناطقی چون ری، همدان، شهر زور و عراق را فتح کرد (دینوری، ۱۳۶۸: ۴۵-۴۷). علاوه بر این، در زمان سفاح نیز به عنوان متصدی دیوان خراج در دستگاه دیوانی خلافت عباسی مشغول به کار شد (مسعودی، ۱۳۵۶: ۳۲۱) و بنا بر اعتقاد ابن طقطقی (ابن طقطقی، ۱۳۶۷: ۲۱۲) بعد از قتل ابوسلمه - اولین وزیر سفاح - به مقام وزرات او و برادرش منصور نائل شد. براساس گزارش جهشیاری، رابطه او با خلیفه سفاح تا حدی صمیمی بود که سفاح دخترش ریطه را به خالد سپرد و خواستار برقراری روابط بسیار نزدیک فامیلی با او شد (جهشیاری، ۱۳۴۸: ۱۲۵). رابطه خالد با منصور نیز صمیمی بود و پس از آنکه از مقام وزارت برکنار شد، برای دفع و تنبیه کردهای ایرانی به موصل اعزام شد. در این زمان، مدتی حاکم موصل بود و سپس حاکم ری و طبرستان شد. مدتی نیز حاکم فارس شد و در سال ۱۶۳ق. هنگام اردو کشی به قسطنطنیه، خلیفه مهدی او را به عنوان مشاور و پسر او را به عنوان دبیر و سررشته‌دار به همراه خود برد (کانپوری، ۱۳۴۸: ۱۰۵). خالد گرایش شدیدی به حفظ آثار و فرهنگ ایرانی داشت و در این راستا کوشش‌های فراوانی کرد که مهم‌ترین آن بنا بر روایت ابن طقطقی ممانعت از تخریب ایوان مدائن در سال ۱۴۶ق. به دست منصور خلیفه عباسی بود (ابن طقطقی، ۱۳۶۷: ۲۱۳).

خالد برمکی به چنان قدرت و نفوذی در دستگاه خلافت عباسی دست یافته بود که همچون پادشاهان ساسانی در اعیاد نوروز و مهرگان بار عام می‌داد و هدایایی را دریافت می‌کرد و نیز هدایایی را به مردم می‌بخشید و شاعران عرب و عجم در پیشگاه وی به مدیحه‌سرایی و سرودن اشعار می‌پرداختند. داد و دهش خالد باعث جذب بسیاری از افراد

آنان در دستگاه حکومت بنی‌عباس را فراهم می‌کرد. یحیی نیز مانند پدرش خالد به رسم شاهان ساسانی بار عام می‌داد و مردم را به حضور می‌پذیرفت. او برای سرشناسان شهر و اهالی دین و ادب مستمری برقرار و برای کودکان یتیم مکتب‌خانه‌هایی تأسیس کرد (جهشیاری، ۱۳۴۸: ۲۲۸-۲۲۹). او همچنین متصدی اداره همه دیوان‌ها شد و مقام وزارت هارون خلیفه عباسی را برعهده گرفت (ابن طقطقی، ۱۳۶۷: ۲۶۹). گفتنی است درخشان‌ترین دوران خلافت عباسیان با وزارت یحیی برمکی آغاز شد که به مدت هفده سال طول کشید. دوران او دوران پیشرفت تمدن و آبادانی بود و هیچ وقت امپراتوری اسلامی به ثروت و نعمت دوران خلافت هارون الرشید نرسید و مالیات‌ها به راحتی و نظم و ترتیب این دوران وصول نشد (بووا، ۱۳۶۵: ۶۱-۶۲).

زمانی که یحیی به وزارت رسید، هارون فرزند او فضل را -که ریاست حرم را داشت- به سمت معلمی و تربیت پسرش محمد (امین) منصوب کرد. سپس او را به ولایت‌داری خراسان گماشت. پس از آن در سال ۱۷۶ ولایت جبال، طبرستان، دماوند، قومس، ارمیه و آذربایجان را به فضل بن یحیی سپرد (طبری، ۱۴۲۴: ۱۷۰۹/۵). او نقش مهمی در خاموش کردن قیام یحیی بن عبدالله داشت (یعقوبی، ۱۳۷۱: ۴۱۲/۲) و در خراسان خدمات زیادی انجام داد که مردم خراسان به پاس خدمات او نام هزار فرزند پسر خود را به نام او فضل نام‌گذاری کردند (بووا، ۱۳۶۵: ۸۳).

همچنین جعفر بن یحیی برمکی که در سال ۱۵۰ق. در مدینه متولد شد (یعقوبی، [بی‌تا]: ۴۳۷/۲-۴۳۸)، مردی دانا، سخاوتمند، صبور و خوش‌خلق بود. هارون به او بیش از فضل علاقه داشت؛ زیرا جعفر رفتاری آرام و ملایم داشت، اما فضل فرد تندخویی بود. هارون می‌خواست جعفر نیز مانند فضل از جایگاه والایی برخوردار باشد؛ به همین دلیل از پدرشان یحیی برمکی خواست تا نواحی و مناطقی را برای حکمرانی به جعفر بدهد و او را نیز مانند فضل، وزیر کوچک خطاب کنند. حتی پس از مدتی سرپرستی دارالخلافه را نیز بدو سپرد (ابن طقطقی، ۱۳۶۷: ۲۸۱-۲۸۲). رابطه جعفر برمکی با هارون به حدی صمیمی بود که: «... هارون دستور داده بود پیراهنی با دو گریبان دوخته بودند و جعفر و هارون آن را با یکدیگر می‌پوشیدند...» (مقدسی، ۱۳۸۱: ۴-۹۹۶/۶). جعفر بیش از هر کسی نزد هارون مقرب و محبوب بود و در تمامی امور حکومت از خود اختیار داشت و

هارون مطیع او بود. در تأیید این سخن چنین نقل شده است که فردی به نام «عبدالملک بن صالح هاشمی» که خود را مدعی خلافت می‌دانست و مورد خشم خلیفه بود، با توصیه عفو جعفر نه تنها از خشم خلیفه نجات یافت، بلکه با درخواست جعفر از هارون همه حاجاتش برآورده شد و خلیفه تمامی درخواست‌های او را برآورده کرد (زیدان، ۱۳۸۲: ۷۸۷-۷۸۸). او در دستگاه خلافت عباسی منصب‌های گوناگونی داشت که از جمله آنها می‌توان به ولایت مصر در سال ۱۷۶ق (طبری، ۱۴۲۴: ۵/۱۷۱۳)، ولایت شام در ۱۸۰ق (یعقوبی، ۱۳۷۱: ۲/۴۱۵) و دوباره در همان سال ولایت سیستان و خراسان (همان) اشاره کرد. سرانجام خلیفه او را سالار کشیک‌بانان خود کرد و در سال ۱۸۲ق. سرپرستی مأمون را که برعهده محمدبن یحیی بود، به جعفر داد (طبری، ۱۴۲۴: ۵/۱۷۱۸).

این حضور مؤثر و نقش تعیین‌کننده خاندان برمکی در دستگاه دیوان‌سالاری حکومت عباسی موجب ترویج و اعتلای فرهنگ و سنن ایرانی شد و این مهم نیز در جای خود، ترقی دوباره عنصر ایرانی در عرصه‌های سیاسی، نظامی و فرهنگی و در نهایت تحول پایگاه اجتماعی آنها را به همراه داشت.

نفوذ خاندان دیوان‌سالار برمکی و تأثیر آنها بر تربیت و سرپرستی سه خلیفه عباسی هارون، امین و مأمون بر پایه اندوخته نظام تربیت سیاسی ایرانیان و از جمله آیین ملک‌داری شاهان ساسانی، نمونه بارز تأثیر مستقیم اندیشه و فرهنگ ایرانی بر اصلی‌ترین رکن قدرت سیاسی حکومت عباسی یعنی شخص خلیفه بود. برای مثال، وظیفه آموزش کتاب عهد/ردشیر به عنوان مرجع مناسک و آداب ملک‌داری به ولیعهدهای خلفای عباسی که برعهده وزیران خاندان ایرانی برمکی بود، از نمونه‌های بارز تربیت خلفای عباسی براساس اندوخته‌های ساختار سیاسی ایرانیان بوده است (صفا، ۱۳۵۶: ۴۸).

عامل مؤثر دیگر در ترویج و نشر اندیشه، فرهنگ و سنن ایرانی توسط خاندان دیوان‌سالار برمکی، قدرت و نفوذ بسیار این خاندان در مناسبات ساختار سیاسی حکومت عباسی بود. برخورداری خاندان برمکی از این میزان قدرت سبب شد در تمامی امور اختیار تام داشته باشند و در برگزاری تمامی اعمال و مراسم آزادانه عمل کنند. در نتیجه این امر بود که برگزاری اعیاد، جشن‌ها و مراسم آیینی ایرانیان رونقی دوباره یافت و حتی غیرایرانیان و در مواردی پیروان سایر ادیان و مذاهب را نیز به خود جذب کرد. در این

تجربه کنند و پایگاه اجتماعی درخور توجهی به دست آورند.

نتیجه گیری

ورود اسلام به ایران نویدبخش دگرگونی در ساختار و قشربندی اجتماعی مستقر بود و تا حدی نیز موجبات زوال نظام اجتماعی عصر ساسانی و نگرش تقریباً بسته آن را فراهم آورد، اما با قدرت گیری حکومت اموی، تفکرات تبعیض آمیز قوم گرایانه احیا شد و تداوم یافت. به دنبال قدرت گیری حکومت اموی در جهان اسلام، همواره سیاست برتری قوم عرب بر ایرانی و دوانگاری منزلت و پایگاه اجتماعی ایرانیان در دستور کار امویان بود. موالی نامیدن ایرانیان، عدم تساوی عرب و ایرانی در بهره مندی از غنایم، محرومیت از حقوق برابر اجتماعی، ممانعت از ورود ایرانیان به مشاغل و مناصب مهم سیاسی و نظامی، از جمله نمونه های بارز ادعای سیادت عرب و برتری بر ایرانی بود. سرانجام نابرابری های موجود موجبات نارضایتی ایرانیان را فراهم کرد تا با رجوع به میراث فرهنگی و کارآمدی نظام سیاسی - اجتماعی پیشین خود، سعی در مقابله با وضع موجود داشته باشند. بهره گیری از تجارب مذکور بعلاوه مشارکت در قیام های ضد اموی و در رأس آنها قیام ابو مسلم خراسانی، موجبات سقوط حکومت اموی و قدرت گیری بنی عباس را فراهم کرد. در این عصر، فرهیختگان ایرانی با استفاده از شرایط نوظهور و به ویژه نیاز بنی عباس به میراث و تجارب ایرانیان در اداره متفاوت خلافت، سعی در ارتقای جایگاه اجتماعی خود داشتند و زمینه های مشارکت فعال تر ایرانیان در سیاست و جامعه را هموار کردند. ایرانیان که روزگاری از شرایط پیشین قبل از اسلام و استفاده تنگ نظرانه ساسانیان از میراث اجتماعی - فرهنگی ایران شهری ناراضی بودند و شرایط حاکم بر عصر اموی نیز آنها را به احیای صحیح و کارآمد تجارب قبلی رهنمون کرده بود، با استفاده از نقش مؤثر خویش در قدرت گیری بنی عباس و ایفای کارکرد نظامی، نگاه مطلوب عباسیان به فرهنگ و میراث ایرانی و ایفای کارکرد فرهنگی، نیاز آنان به مدیران ایرانی در اداره حکومت و ایفای کارکرد سیاسی - اقتصادی، به رواج و گسترش تجارب کارآمد خویش - که با عنوان میراث ایران شهری از آن یاد شد - پرداختند. کارکردهای مذکور توسط کارگزاران و رجال ایرانی صورت گرفت که بخش مهمی از جریان تکوین و تثبیت قدرت بنی عباس برعهده آنان بود.

نیاز را در قلمرو آنها برقرار کرد که در جای خود مستلزم تحول در نظام اجتماعی و پویایی مناسبات جمعی بود. نظم موجود در عراق، پایگاه سیاسی و فرهنگی پیشین ایرانیان و آنچه که با عنوان دل ایرانشهر از آن یاد می‌شود، در حال تحقق بود و لذا بی‌سبب نیست که کارآیی بیشتر فکر ایرانی، کارکرد مؤثرتر عناصر ایرانی و تحول در جایگاه آنها در عرصه‌های مختلف ساختار اجتماعی را به دنبال داشته است.

منابع و مآخذ

- آیتی، عبدالمحمد (۱۳۷۲)، *تاریخ ادبیات عربی*، تهران: طوس.
- ابن اثیر، عزالدین بن علی (۱۹۹۷م)، *الکامل فی التاریخ*، تحقیق عمر عبدالسلام تدمری، ج ۴، ۵، بیروت: دار الکتب العربی.
- ابن بابویه، ابوجعفر محمد بن علی بن حسین (۱۳۷۸ق)، *عیون الاخبار الرضایع*، ج ۲، تهران: انتشارات جهان.
- ابن شهر آشوب، ابی جعفر رشیدالدین محمد [بی‌تا]، *مناقب آل ائمه طائب*، ج ۴، قم: انتشارات علامه.
- ابن طقطقی، محمد بن علی بن طباطبا (۱۳۶۷)، *تاریخ فخری*، ترجمه محمد وحید گلپایگانی، تهران: علمی و فرهنگی، چ ۳.
- اصفهانی، ابوالفرج [بی‌تا]، *الأغانی*، ج ۳، ۵، بیروت: دار احیاء التراث العربی.
- اقبال آشتیانی، عباس (۱۳۸۰)، *تاریخ ایران قبل از اسلام و بعد از اسلام*، تهران: نشر نامک.
- بووا، لوسین (۱۳۶۵)، *برمکیان (بنا بر روایات مورخان عرب و ایرانی)*، ترجمه عبدالحسین میکده، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، چ ۳.
- تنوخی، ابی‌علی المحسن بن علی (۱۳۹۳ق)، *نشوار المحاضره و اخبار المناکره*، تحقیق عبود الشالجبی، ج ۱، [بی‌جا]: [بی‌نا].
- جاحظ، ابوعثمان عمرو بن بحر (۱۹۹۸م)، *البیان و التبيين*، تحقیق و شرح عبدالسلام محمد هارون، ج ۳، قاهره: المكتبة الخانجي، الطبعة السابعة.
- (۱۳۰۸)، *تاج*، ترجمه حبیب‌الله نوبخت، تهران: کمیسیون معارف.
- جهشیاری، محمد بن عبدوس (۱۳۴۸)، *کتاب الوزراء و الکتاب*، ترجمه ابوالفضل طباطبایی، تهران: نشر تابان.
- حتی، فیلیپ (۱۳۴۴)، *تاریخ عرب*، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تبریز: [بی‌نا].
- خاتمی، سید محمد (۱۳۷۹)، *آیین و اندیشه در دام خودکامگی*، تهران: طرح نو.
- الخضری، محمد (۱۹۶۹م)، *تاریخ امم اسلامیة (الدولة العباسیة)*، مصر: مكتبة التجاریة الكبرى.
- خضری، احمد رضا (۱۳۸۸)، *تاریخ خلافت عباسی از آغاز تا پایان آل بویه*، تهران: وزارت فرهنگ و

